هوالعلیم

روش بحث خارج

سلسله دروس خارج فقه – وجوب عمره مفرده و بحث از تکرر آن در یکماه - جلسه ۱۴۴

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

در جلسات گذشته صحبت دربارهٔ مواقیت بود. قبلاً این قضیه را خدمت رفقا گفته‌ام که روش بحث ما در بحث خارج، پیگیری مسائل فقهی به شکل متعارف در تقریرات نیست چون اینها کار رساله‌های عملیه یا یک‌قدری بالاتر از آن مثل کتاب‌های شرایع، مختصر، ریاض و امثال‌ذلک است.

ریشه‌یابی علل استنباط و اجتهاد، مطلب موردنظر در دروس خارج

آنچه که باید در بحث خارج مدّنظر باشد ریشه‌یابی علل استنباط و اجتهاد است که متأسفانه در درس‌ها به این قضیه کم توجه می‌شود؛ اساتید در ابتدا مباحثی را درنظر می‌گیرند و بعد آن را ادامه می‌دهند و یک‌یک فروعی که بر آن مترتّب است را مطرح می‌کنند و جلو می‌آیند. البته خود همین فروع هم نیاز به بحث دارد ولی طلبه می‌تواند این مطالب را از جواهر و امثال‌ذلک به‌دست آورد و بررسی کند و نباید وقت مجالس و کلاس‌ها به این‌گونه امور بگذرد، باید مسائل مورد اختلاف که اختلاف فتواها حاصل از آن برداشت‌ها است مثل همین مسائل مواقیت مطرح شود.

یکی از مسائل خیلی مهم و محل ابتلا این است که آیا مواقیت همان اماکنی است که وَقَّتَها رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم یا اینکه محاذات با آن هم کافی است؟! یا فرض کنید مسئلهٔ تکرار در عمره، مطلبی است که الآن افراد روی آن بحث می‌کنند. بنده خودم در بعضی از موارد که مشرف شده بودم، بعضی از این آقایان را می‌دیدم که هر روز به مسجد تنعیم می‌روند و محرم می‌شوند. با توجه به مطالبی که ما بحث کرده‌ایم، اصلاً این مسئله جایز نیست یا اینکه این قضیه دارای کراهت شدید است.

چنین مواردی که اختلافی هستند و همین‌طور آن اصول کلی این امور که همان پرداختن به تیترها و عناوین این مباحث و رسیدگی به ریشه‌یابی مدارک و منابع است باید مورد بحث قرار بگیرند و لهذا وقت نباید به سلسله مطالبی بگذرد که سایرین مثلاً در تقریرات بیان کرده‌اند و هر کدام راجع به مسئله یا فروعاتش صحبت کرده‌اند و گذشته از اینها در خود کتب فقهی هم پیدا می‌شود و طبعاً طلبه هم می‌تواند این مطالب را استنباط و استخراج کند.

نکاتی که مورد نظر است و باید نسبت به آن صحبت شود و دقتی که باید نسبت به آنها انجام شود نکات کلیدی می‌باشند. انسان باید به خصوصیات یک بحث و آن نکات کلیدی که می‌توانند در همهٔ امور و قضایا

مورد توجه قرار بگیرند، بپردازد و همین‌طور مطالب اصولی که در ضمن بحث مورد توجه قرار می‌گیرد.

اگر درنظر رفقا باشد در قضیهٔ مواقیت عرض کردیم که اصلاً به‌طورکلی طرح بحث غلط است. مثلاً فرض کنید چیزهایی که باید فقیه راجع به این قضیه که مسئله‌ای بسیار مهم است درنظر بگیرد: اولاً قضیهٔ میقات یک قضیهٔ اساسی است؛ یعنی افراد از همهٔ دنیا برای مکه حرکت می‌کنند و همه هم از محاذات میقات می‌گذرند. انسان باید در استنباط یک قضیه جوانب مطلب و آن فضایی که به‌اصطلاح در آن است را خیلی مورد توجه قرار دهد.

عدم رضایت شارع به مسئلهٔ اربعین گرفتن برای اموات

من‌باب‌مثال راجع به عدم رضایت شارع به مسئلهٔ اربعین، شما دیدید که من از همین قضیه استفاده کردم و جلو آمدم. مسئلهٔ اربعین، مسئلهٔ هندوانه و خربزه نیست که حالا انسان می‌رود و می‌خرد بلکه قضیهٔ مهمی برای همهٔ جوامع، افراد و اشخاص است هر کسی عزیزی را هر روز ازدست می‌دهد، یکی می‌میرد و یکی زنده می‌شود، اصحاب ائمه علیهم السلام هم در این قضیه مثل بقیه هستند حتی بالاتر از آنها خود ائمه علیهم السلام، اقوامشان، مادر و پدرشان فوت می‌کنند آنها هم دلشان می‌خواهد مجلس بگذارند؛ هر کسی دلش می‌خواهد برای پدرش، مادرش، برادرش، عیالش، شوهرش، عزیزش، رفیقش و کسی که خیلی مورد توجه است، مجلس فاتحه بگذارد یا به قول امروزی‌ها مجلس بزرگداشت بگذارد این یک مطلب طبیعی است و این‌طور نیست که در این زمانه یک‌دفعه مثل قارچ بیرون آمده باشد بلکه قضیه‌ای است که از زمان آدم و حتی در نسل‌های قبل از او هم بوده است بالأخره انسان نسبت به افراد تعلق دارد؛ نسبت به افرادی که با آنها حشرونشر دارد تعلق دارد توجه کردید؟! حالا انسان در چنین فضایی می‌خواهد آنها را یادآوری کند یاد آنها را گرامی بدارد و زنده کند چون یادشان در نفوس موجود است و ازبین نرفته است. حالا بگذریم از اینکه بعضی‌ها اصلاً می‌خواهند ایجادِ یاد کنند نه اینکه یاد هست، اصلاً نیست اصلاً یاد رفته پی کارش و شخص هم فوت کرده و ده‌ها سال هم گذشته است اما یک‌دفعه هوس می‌کند که یادش را زنده کند و اینها به‌خاطر همین نان و دکان و دستگاه و از این حرف‌هاست. وگرنه کسی که فوت کرده و گذشته کی به کیست که حالا بیاید و یاد آن کند و این‌قدر هستند که نوبت به آن نمی‌رسد! اگر از این دسته بگذریم، افراد دیگری هستند که به این قضیه مایل هستند و دلشان می‌خواهد که دوباره اسم این عزیزی که از دست رفته است مطرح شود، درحالی‌که قصدی هم ندارند و چیزی هم گیرشان نمی‌آید حالا ممکن است سایرین در جای دیگر به منافع و مسائلی برسند ولی این بدبخت از جیبش خرج می‌کند که حالا مثلاً قوم‌وخویش یا رفیقی دور هم جمع شوند و دوباره یاد آن شخص زنده شود و طلب مغفرت هم باشد.

شما در چنین شرایطی ملاحظه می‌کنید که در زمان تمام ائمه علیهم السلام که اسوهٔ ما هستند چنین قضیه‌ای وجود نداشت که شخصی نقل کند مثلاً برای محمد بن ابی‌عمیر چهلم یا هفتم یا سال گرفته باشند یا برای محمد بن مسلم یا بزنطی فلان کار را کرده باشند یا برای أبی‌حمزهٔ ثمالی مجلس گرفته باشند چنین مطلبی نیست. حتی یک مورد هم نداریم که امام علیه السلام بفرمایند که مجلس بگیرید درحالی‌که این مسئله قضیه‌ای نیست که فقط یک مورد داشته باشد بلکه حداقل باید روزی صد یا هزار مورد داشته باشد؛ این مجلس بگیرید و آن بگیرد و دیگری بگیرد. توجه کردید؟!

آنچه که داریم این است که می‌بینیم مثلاً امام صادق[1] و امام رضا[2] علیهماالسّلام هر سال عاشورا را احیاء می‌کنند؛[3] امام باقر علیه السلام می‌فرماید که هر سال در منیٰ برای من روضه‌خوانی کنید.[4] این قضیه نشان می‌دهد که اصلاً به‌طورکلی در مسئلهٔ اربعین هیچ چیزی وجود ندارد درحالی‌که اربعین می‌توانست برای سایر ائمه علیهم السلام و امثال‌ذلک بوده باشد؛ یعنی برخلاف تمایل قلبی افراد چون افراد تمایل دارند. مگر نمی‌بینید؟! سالگرد مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ بود، همین افراد قوم‌وخویش به من گفتند که ما می‌خواهیم سالگرد بگیریم گفتم که من شرکت نمی‌کنم گفتند: «ما اصلاً می‌خواهیم فقط اقوام را دعوت کنیم.» گفتم: «خودتان می‌دانید ولی من نمی‌آیم.» من همین‌جا بودم و بعداً رفتم.

---

[1] کامل الزیارات، ج ۱، باب مَن قال فی الحسین علیه السلام شعرا فبکی و أبکی، ص ۱۰۴:
«عن أبی هارُون المکفُوفِ قال: قال أبُوعبدِاللّه علیه‌السلام: "یا أبا هارُونَ أنشِدنِی فی الحُسینِ علیه‌السلام." قال: فأنشَدتُهُ. فبَکَی، فقال: "أنشِدنی کما تُنشِدُونَ یَعنی بِالرّقّةِ،" قال: فأنشدتُهُ الحدیث.»

[2] عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۱، باب ۲۸، ص ۲۹۹، ح ۵۸:
«عنِ الرّیّانِ بنِ شبِیبٍ قالَ: دَخَلتُ علی الرِّضا علیه‌السلام فِی أوّلِ یومٍ مِن المُحرّمِ فقالَ: "... یا اِبنَ شبِیبٍ إن کُنت باکیاً لِشیءٍ فابک لِلحُسینِ بنِ عِلِیِّ بنِ أبِی طالِبٍ علیه‌السلام" الحدیث.»

[3] جهت اطلاع بیشتر به بحار الأنوار، ج ۴۴، تتمة کتاب تاریخ فاطمة و الحسن و الحسین علیهم السلام، أبواب ما یختصّ بتاریخ الحسین بن علی صلوات الله علیهما، باب ۳۴، ص ۲۷۸ مراجعه شود.

[4] الکافی، ج ۵، کتاب المعیشة، باب کسب النائحة، ص ۱۱۷، ح ۱:
«عن یونُس بنِ یعقُوب عن أبی‌عبدالله علیه السلام قال: "قال لِی أبِی یا جعفرُ: أوقِف لِی مِن مالِی کذا و کذا لِنوادِبَ تَنْدُبُنِی عَشرَ سِنِینَ بِمِنًی أیامَ مِنًی".»
ترجمه:
«یونس بن یعقوب گوید که امام صادق علیه السلام فرمود: "پدرم به من فرمود: ای جعفر! از مال من برای من مقداری وقف کن (نگه‌دار) که تا ده سال در روزهای منیٰ (سه روز آخر حج) در سرزمین منیٰ برای من سوگواری (و بیان فضایل و مناقب) کند".»

این چیزی است که اصلاً تمایل به این قضیه هست! نه اینکه فرض کنید حالا یک چیز مورد نفور افراد باشد و نسبت به آن هم امر و تأکیدی نیامده باشد. اصلاً افراد می‌خواهند چنین قضیه‌ای انجام شود و تمایل دارند؛ می‌گویند که خیر و ثوابش هم برسد. در چنین جریانی شما می‌بینید که اصلاً ائمه علیهم السلام نسبت به این قضیه هیچ اقدامی نکرده‌اند و هیچ تأکیدی نسبت به این مطلب نداشته‌اند؛ این نشان می‌دهد که مورد رضای شارع نیست. می‌گویند: «طلب مغفرت چه عیبی دارد؟!» آیا امام صادق علیه السلام این را نمی‌فهمد و تو می‌فهمی؟! آیا امام سجاد علیه السلام نمی‌فهمد و تو می‌فهمی که این مجلس، طلب مغفرت دارد یا ندارد؟! یک بچهٔ پنج‌ساله هم این را می‌فهمد دیگر نیازی به امام و پیغمبر و جبرائیل و میکائیل ندارد در عین اینکه طلب مغفرت است و به او می‌رسد اما یک مورد هم نبوده است چرا؟! چون نباید باشد و اینها نکات اساسی است.

در مسائلی و قضایایی که الآن هست و سالگرد می‌گیرند مثل همین سالگردی که برای مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ گرفتند، بنده مخالف بودم چون نظر ایشان هم بر قضیهٔ سالگرد نیست. بله! ممکن است آدم در ظلّ یک [مراسم] برای امام، اسم او را هم بیاورد اما اینکه بخواهد سالگرد بگیرد و بساط و دم‌ودستگاه و بیا و ببر راه بیندازد که علامهٔ طهرانی این‌طور بود، خب بود که بود، به من و تو چه مربوط است؟! الآن کتاب‌هایش موجود است! چرا ما باید بر خلاف نظر مرحوم علاّمه که [می‌فرمودند:] باید این مجالس فقط به‌عنوان مجالس اهل‌بیت علیهم السلام انعقاد پیدا کند و آنها باید رو بیایند و در اذهان ظهور کنند این‌قدر مجلس بگیریم که تهوع‌آور شود و دیگر کسی نداند اصلاً مجلس امام سجاد علیه السلام چه زمانی است دیروز که مجلس امام جواد علیه السلام بود را اصلاً نداند. این‌قدر مجلس گرفتیم که اصلاً می‌گویند: «چه کسی؟! کجا؟!» بابا! امام جواد است، یعنی این مطالب آن‌قدر خلط شده و در حریم ائمه علیهم السلام وارد شده است که این‌طور می‌گویند.

فرض کنید که برای شیخ انصاری مجلس بگیریم؛ مجلس گرفتن ندارد چرا باید مجلس بگیریم؟! می‌خواهی کتاب چاپ کن اشکال و ایرادی ندارد. عین همین مطالبی که شما امروزه می‌بینید متعارف شده است، این را در رسالهٔ نوروز آورده‌ام؛ به روز تولد حضرت زهرا علیهاالسّلام روز مادر می‌گویند، بله! اشکال ندارد که شما یک روز را به‌عنوان روز مادر بگیرید و مثلاً به مادر توجه کنید احترام کنید اما نه اینکه این نام بیاید آن تولد را تحت‌الشعاع قرار دهد تولد امیرالمؤمنین علیه السلام را روز پدر می‌گویند. تولد حضرت زینب علیهاالسّلام را روز پرستار، روز سرباز، سپاه، ارتش و... اینها می‌آید همهٔ آن مسائل اساسی ما را که باید به این مسائل تمرکز کنیم تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.[1]

---

[1] نوروز در جاهلیت و اسلام، ص ۲۴۸.

هدیه دادن از اقسام صلهٔ رحم

باید بگوییم که روز تولد حضرت زهرا علیهاالسّلام است که باید انسان در این روز به مناسبتی به مادر احترام بگذارد هدیه ببرد خیلی هم خوب است اشکال هم ندارد که باشد چه عیبی دارد آدم برای مادر و پدرش هدیه ببرد؟! این هم یکی از اقسام صلهٔ رحم است. یا مثلاً توجه به پرستار و طبیب شود؛ همهٔ اینها ایراد ندارد، چه اشکال دارد؟! اما نه در قالبی که بیاید آن اصل را تحت‌الشعاع قرار دهد این روش بر خلاف روش اسلام است.

لزوم مطرح بودن امام علیه السلام و کلام او به‌عنوان شاخص در شیعه

باید امام علیه السلام به‌عنوان شاخص در شیعه مطرح باشد همیشه کلام امام مطرح باشد وقتی دوتا کلام داریم؛ دو نفر حرف زده‌اند که مشابه هم هستند باید آنکه کلام امام است روی پلاکارد و بنر نوشته شود نه اینکه کلام شخص دیگر را بنویسند. تا وقتی که امام علیه السلام هست باید کلام او را پیدا کرد و نوشت. حالا فلانی این مطلب را گفته است بسیار خوب، حرف خوبی زده است ولی کلام امام را باید نوشت؛ باید کلام امام معصوم علیه السلام و کلام پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نوشته شود که این باعث می‌شود تا آن مقام و موقعیتی که باید در اذهان مردم، بچه‌ها، زن‌ها و مردها از امام وجود داشته باشد از دست نرود.

[اگر این‌گونه رفتار کنیم افراد می‌گویند:] او هم آدم خوبی است مثل بقیه و خوب حرف می‌زند! فلانی هم خوب حرف می‌زند و همه باهم آدم‌های خوبی هستند! الحمدلله همه آدم‌های خوبی هستند و حرف‌های خوبی می‌زنند!

موقعیت ما درقبال امام علیه السلام

اما ما درقبال امام علیه السلام در هر مرتبه‌ای که باشیم صفر هستیم نه یک؛ صفر هستیم و این صفر وقتی قیمت دارد که بعد از عدد واقع شود اگر قبل از عدد واقع شد دیگر قیمت و ارزشی ندارد. اگر بعد از دو واقع شود، بیست می‌شود، بعد از سه واقع شود، سی می‌شود اما اگر من‌باب‌مثال صفر قبل از سه بیاید این صفر اهمیتی ندارد. ما فقط خودمان را جلو می‌اندازیم و مطرح می‌کنیم.

علیٰ‌کلِّ‌حال، این یك مطلب است که باید ریشه‌یابی شود تا به قضایا و مسائل رسید. در اینجا بابی راجع به مواقیت داریم که من همین امروز نگاه می‌کردم. شما ببینید روایاتی که راجع به مواقیت داریم خیلی عجیب هستند؛ مثلاً این عبارتی که مرحوم شیخ حر در اینجا دارد: «بابُ أَنَّ مَنْ سَلَكَ طَريقاً لا يمُرُّ بِمَسجدِ الشَّجَرَةِ

وَجَبَ عَلَيهِ الإِحرامُ عندَ مُحاذاةِ الميقاتِ علَىٰ رَأْسِ سِتَّةِ أَميَالٍ»،[1] این عبارت در کدام‌یك از این سه روایاتی که در اینجا است، وجود دارد؟! ببینید در روایت اول آمده است: «مَن أقامَ بِالمَدينةِ شَهراً»ـ قبلاً راجع به اینها صحبت کرده‌ایم ـ یعنی کسی که یك‌ماه در مدینه بماند نه «إنَّ مَنْ سَلَكَ»، شما «إنَّ مَنْ سَلَكَ» را از کجای این روایت آورده‌اید؟! ممکن است کسی بخواهد از جای دیگر برود که از ذوالحلیفه رد نمی‌شود مثلاً از یك خیابان دیگر برود می‌خواهد از آن‌طرف مدینه راه بیفتد و برود می‌گوید که به‌جای اینکه از ذوالحلیفه بروم، از راه دیگر می‌روم.

شما از کجا آورده‌اید که «إنَّ مَنْ سَلَكَ طريقاً»؟! کجای این روایت چنین مطلبی دارد که شما به‌عنوان کلی می‌گویید و بعد هم چنین شبهه‌ای پیش می‌آید و این‌طور فتوا می‌دهند؟! اوّلاً در خود مدینه‌اش ایراد هست آن‌وقت ما می‌آییم کل قضیه را سرایت می‌دهیم، درحالی‌که افرادی که از اطراف‌واکناف می‌آیند عبور همهٔ آنها که از مواقیت نیست بلکه عبورشان از راه خودشان می‌باشد؛ هر کسی راه خودش را می‌آید ولی برای اینکه وارد حرم شود و احرام ببندد، باید به میقات خودش بیاید؛ ذوالحلیفة، قرن المنازل، وادی عقیق و امثال‌ذلك، برای مدینه هم مسجد شجره است و اگر مسجد شجره نباشد، می‌گفتند: «مسجد شجره و محاذاتش» درحالی‌که ما چنین چیزی نداریم، توجه می‌کنید؟!

اینکه ما در روایات نداریم کسانی که از هر طرف، اطراف‌واکناف به‌سمت مکه حرکت می‌کنند می‌توانند به‌جای اینکه مسیر خودشان را طولانی کنند و مشکل فضا، سرما و گرما را به خودشان بخرند و راهشان را کج کنند و بیایند دلیل بر این است که شارع این مواقیت را وَقَّتَها و لا یغیّر رأیها و لا غیر طریقها والاّ مسجد مدینه با بقیه چه فرقی می‌کند؟! فرقی ندارد.

قبلاً عرض کردیم که اگر قرار بود این‌طور باشد، باید در تمام ۲۵۰ سال زمان ائمه علیهم السلام یک روایت داشتیم که هر کسی از هرجا آمد و موازی با میقات واقع شد، لازم نیست راهش را کج و طولانی کند و به میقات برود. بله! فقط یک روایت داریم ـ یا دو روایت که آن هم شبیه هم می‌باشند ـ که مربوط به مدینه است، آن هم کسی که یک ماه در آنجا مانده است، نه کسی که به مدینه بیاید و بعد از پنج روز بخواهد حرکت کند، او هم باید از مسجد شجره احرام ببندد توجه می‌کنید؟! ما که نمی‌توانیم از پیش خودمان کم‌وزیاد کنیم. جالب اینجا است که مثلاً روایتی راجع به قبل از میقات در اینجا داریم که خیلی عجیب است و نحوهٔ برخورد

---

[1] وسائل الشيعة، أبواب المواقيت، باب ۷، ج ۱۱، ص ۳۱۷.

انسان و نحوهٔ فکر و تفکر انسان را نشان می‌دهد این روایت از حنان بن سَدیر است که چند نفر آمدند با همدیگر حرکت کردند:

عن حنان بن سدیرٍ قال: کُنتُ أنا و أبی و أبُوحمزةَ الثُّمالیُّ و عبدُ الرّحیمِ القصیرُ و زیادُ الأحلامِ فدَخلنا علی أبی‌جعفرٍ علیه السّلامُ فرأی زیاداً قد تَسَلَّخَ جَسدُهُ، فقال لهُ: «مِن أین أحرمتَ؟» قال: مِن الکُوفةِ، قال: «و لم أَحرمتَ مِنَ الکُوفة؟» فقال: بَلغَنی عَن بعضِکُم أنّهُ قال ما بَعُدَ مِن الإحرامِ فهُو أعظمُ للأجرِ فقال: «ما بَلّغکَ هذا إلاّ کذّابٌ» ثُمّ قال لأبی حمزة: «مِن أینَ أحرمتَ» قال: من الرّبذة فقال لهُ: «و لم لأنّک سمعت أنّ قبر أبی ذرٍّ بها فأحببت أن لا تجُوزهُ» ثُمّ قال لأبی و لعبد الرّحیم: «مِن أینَ أحرمتُما» فقالا: مِن العقیقِ فقالَ: «أصبتُما الرُّخصةَ و اتّبعتُما السُّنّةَ و لا یعرضُ لی بابانِ کلاهُما حلالٌ إلاّ أخذتُ بالیسیرِ و ذلک أنّ الله یسیرٌ و یحبُّ الیسیرَ و یعطی علی الیسیرِ ما لا یعطی علی العُنف».[1]

یعنی ما چند نفر بر حضرت وارد شدیم و چشم حضرت به زیاد افتاد درحالی‌که بدنش خیلی غبارآلود، خسته و کوفته و فرسوده شده بود، فقال لهُ: «مِن أین أحرمتَ؟!» از کوفه احرام بسته‌ام، به مدینه آمده بود، درحالی‌که از کوفه احرام بسته بود، یا اللّه! قال: «و لم أَحرمتَ مِن الکوفة؟» مگر چه خبر است! گفت: «هرچه احرام دورتر باشد ثوابش بیشتر است!» حضرت فرمودند: «افراد دروغ گفته‌اند و به ما تهمت زده‌اند!» ببینید این خرمقدسی است! آدم خرمقدس هم بابای خودش را درمی‌آورد و هم هیچ چیزی گیرش نمی‌آید! حالا ای کاش یك چیزی گیرش بیاید! می‌گوید: «بَلَغَنی»! یعنی به من این‌طوری رسیده است. از کجا رسیده است؟! حالا نکات جالبی در اینجاها هست و این خیلی مطلب است که نشان می‌دهد انسان نباید به مطالبی که در آن زمان‌ها بوده اکتفا کند. می‌گویند که باید نگاه کنید در زمان امام علیه‌السلام، اصحاب چه می‌کردند، اصحاب چه می‌گفتند. این شخص مگر از اصحاب نیست؟! او از اصحاب است.

[در روایتی که در ادامه می‌خوانیم] راوی می‌گوید که ما در کوفه از مردم می‌شنیدیم که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده است: «احرام هر شخصی از دویرة أهلها ـ از داخل خانه ـ است.» حضرت می‌فرمایند: «کی جد من چنین حرفی زده است؟!» می‌گوید که ما می‌شنیدیم! شما ببینید اگر قرار است یکی حرف دربیاورد و نفر دوم و سوم آن را نقل کنند و همین‌طور به چند نفر بگویند، یك‌دفعه تمام شهر می‌گویند که مطلب این‌طور بوده است درحالی‌که اصلاً و اساساً چنین قضیه‌ای صحّت نداشته است اینها اصحاب ائمه هستند! حضرت فرمودند که کی جد من چنین فرموده است؟! بلکه کسی که نذر دارد، از اینجا احرام ببندد!

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۱، أبواب المواقیت، باب ۱۱، ص۳۲۴، ح ۷.

ثُمّ قال لأبي‌حمزة: «مِن أينَ أحرمتَ»، حالا به جواب او توجه کنید که می‌گوید: «از ربذه»، حضرت می‌فرمایند که برای چه از آنجا؟! لابد چون قبر أبی‌ذر در آنجا است از آنجا احرام بستی که مستحب باشد و خواستی به آن استحباب برسی! حالا اگر قبر أبی‌ذر بالای هیمالیا باشد بنده باید از آن بالا احرام ببندم؟! دربارهٔ قبر أبی‌ذر که احرام نیامده است، بر قبر أبی‌ذر یك فاتحه بخوان و برو، نه اینکه از آنجا احرام ببندی، هر چیزی جای خود را دارد، این به آن چه ربطی دارد؟! ثُمّ قال لأبي و لعبد الرّحيم: «مِن أينَ أحرمتُما» فقالا: مِن العقيقِ فقالَ: «أصبتُما الرُّخصةَ و اتّبعتُما السُّنّةَ»، حضرت فرمودند که شما دنبال سنت می‌روید.

مطالبی در اینجا وجود دارند؛ اول اینکه آدم نباید سرخود اظهار سلیقه کند مثلاً بگوید: «چون اینجا قبر ابوذر است و او صحابی رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم بوده است و حضرت به او توجه داشته‌اند، پس از اینجا احرام ببندیم!» این صحیح نیست، خدا فرموده است که باید از مسجد شجره یا از وادی عقیق احرام ببندی. یعنی جریانی در وادی عقیق هست که اگر از وادی عقیق احرام بستی آن جریان تو را می‌گیرد و اگر نبستی هزار أبی‌ذر که سهل است، اگر هزار سلمان هم در آنجا دفن باشند فایده‌ای ندارد، باید به آنجا بروی!

به یاد دارم یک روز که در مشهد بودیم مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ یک‌دفعه به من فرمودند: آقا سید محسن! من دیدم که روی طاقچه مُهرهای مشهد است، برو همه را جمع کن و در باغچه بریز! آن چیزی که ما داریم فقط مهر کربلا است!

روی [این] مهرها مشهد مقدس می‌نویسند، آن چیزی که ما داریم فقط مهر کربلا است خاک قبر امام رضا علیه السلام که نیست. خاک مشهد را از جایی فرض کنید از کوه سنگی جمع می‌کنند و مُهر می‌سازند یا از سناباد جمع می‌کنند. حالا صحیح است که ما بگوییم: «این کار اهانت است؟!» نه! اهانت نیست چون ما آنچه که در سنت داریم این است که مُهر کربلا باید مورد توجه باشد،[1] دیگر مُهر امام رضا و کاظمین و سامرا نداریم! ائمه علیهم السلام در جای خودشان هستند به زیارت قبرشان می‌رویم و این جای خودش محفوظ اما آن مطلبی که در روایت برای سجده داریم فقط مُهر کربلا است آن هم در همان حریمی که تعیین شده است.

ما نباید چیزی از خودمان اضافه کنیم چون خدا آنجا را خواسته است، این حرف من است؛ صحبت من در مواقیت و محاذات و امثال‌ذلک از این جهت بود. ما نباید چیزی از خودمان اضافه کنیم بلکه باید ببینیم آن چیزی که به ما گفته‌اند چه بوده است. بله! ممکن است نسبت به آن اشتباه کنیم اشتباه اشکالی ندارد هیچ اشکال ندارد چون ما معصوم نیستیم. اشتباه می‌کنیم، افتخار هم می‌کنیم اشتباه می‌کنیم. لااقل مثل آنهایی نیستیم که

---

[1] إرشاد القلوب، الباب الثانی و الثلاثون فی الخشوع لله سبحانه و التذلل له تعالی، ج ۱، ص۱۱۵:
«کان الصادقُ علیه‌السلام لا یسجُدُ إلاّ علیٰ ترابٍ مِن تربةِ الحسین علیه‌السلام تذللاً للّه تعالی و استکانةً إلیه .»

می‌گویند: «ما اشتباه نمی‌کنیم»! نه آقا ما اشتباه می‌کنیم. افتخار هم می‌کنیم و می‌گوییم: خدا در ما اشتباه را قرار داده است، معصوم هم نیستیم، معصوم فقط یک نفر است، هر کسی هم می‌گوید که من اشتباه نمی‌کنم، بیخود کرده است!

فعلاً تکلیف ما این است اگر مشخص شود که آدم اشتباه کرده است آن‌وقت از اشتباه برمی‌گردد، چیز مهمی نیست! دیگر نیاز نیست به اینکه آدم بگوید: «من اشتباه نمی‌کنم.»

اگر بگویند: نه آقا، شما پارسال اشتباه کرده‌ای!

می‌گوید: بله، اشتباه کرده‌ام، چه می‌فرمایید؟!

ـ: شاید بعداً هم اشتباه کنید!

ـ: بله! بعداً هم اشتباه می‌کنم! دیگر عرض شما چیست؟!

ـ: پس نمی‌شود به حرف شما اعتماد کرد!

ـ: خب نکن! برو و به حرف دیگری اعتماد کن که می‌گوید: «من اشتباه نمی‌کنم»! اگر کسی هست به سراغ او برو. بنده می‌گویم که اشتباه کرده‌ام، سال دیگر هم می‌کنم سال بعدش هم می‌کنم، به حرف من اعتماد نداری؟! به دَرَک که نداری! برو به حرف دیگری اعتماد کن که بگوید: «من اشتباه نکرده‌ام» و روی اشتباهش بایستد و بگوید که کارم درست بوده است. آدم این‌طور به‌جایی نمی‌رسد و فایده‌ای ندارد. توجه کردید؟!

اشتباه، اشتباه است، آن چیزی را که ما احساس می‌کنیم این است؛ یعنی آن چیزی که روایت به ما می‌گوید این است که معصوم چهارده نفر هستند. آن عملی که ما انجام می‌دهیم فعلاً این است حالا اگر بعداً تغییر کند و مطلب عوض شود، دست ما نیست شاید روزی بیاید که ما هم بگوییم: «احرام از محاذات میقات درست است» ولی الآن آن روز نیست؛ الآن این مطلب است و مسئله به این کیفیت می‌باشد.

نظر من این بود که راجع به قضیهٔ احرام از أدنیٰ الحل صحبت کنیم چون خیلی مسئلهٔ محل ابتلائی است. آیا می‌شود انسان از أدنیٰ الحل محرم شود؟ آیا أدنیٰ الحل فقط برای معسر و مریض است یا اینکه برای شخص دیگری هم می‌باشد؟ إن‌شاءالله این بحث را ادامه می‌دهیم.

روایات این مطالب را برای ما بیان کرده‌اند؛ روایتی در اینجا داریم که از شیخ طوسی است:

مُحمّدُ بنُ الحسنِ بإسنادِهِ عنِ الحُسینِ بنِ سعیدٍ عن مُحمّدِ بنِ سِنانٍ عنِ ابنِ مُسکان عن مُیسِّرٍ قال: قُلتُ لِأبی عبدالله علیهِ السّلامُ رجُلٌ أحْرَمَ مِن العقِیق، و آخَرُ مِن الکوفةِ أیُّهُما أفضلُ؟ فقالَ: «یا مُیسِّرُ، أ تُصلِّی العَصرَ أربعاً أفضلُ أم تُصلِّیها سِتّاً؟!» فقُلتُ: أُصلِّیها أربعاً أفضلُ. قال: «فکذلِک سُنّةُ رسُولِ الله صلّی الله علیهِ و آلِهِ

أفضلُ مِن غیرِها».[1]

یعنی به‌جای چهار رکعت، شش رکعت نماز بخوانی! حضرت می‌خواهد در اینجا بفرماید که نباید از خودت اضافه کنی.

امروزه هم از این قبیل مسائل وجود دارند مثلاً می‌گویند که سفرهای امروزی مثل سفرهای سابق نیستند؛ سفرهای سابق سخت بودند لذا خدا فرموده است که نماز را تقصیر کنید. کجا سفرهای سابق سخت بودند؟! اتفاقاً خیلی کیف هم می‌کردند الآن اگر شما سوار اسب شوید و به سفر بروید بیشتر کیف می‌کنید یا سوار ماشین شوید؟! من که داخل ماشین بیشتر خسته می‌شوم و با اسب خیلی سرحال هستم گرچه تا حالا سوار اسب نشده‌ام اما اگر خدا قسمت کند خیلی بیشتر هم کیف می‌کنیم و به‌جای چهار رکعت، هشت رکعت هم می‌خوانم! این چرت و پرت‌ها چیست که می‌گویند: «سفر سابق این‌طور بود اما سفر الآن نیست»؟! وقتی که مسافر به یک جا برسد اگر یک [فنجان] چای یا شربت بخورد دیگر خستگی به تنش نمی‌ماند که بگوید: «به‌جای چهار رکعت نماز دو رکعت بخوان» اگر یک چُرت بزند و از خواب بیدار شود، به‌جای چهار رکعت نماز، شش تا معلّق هم برایت می‌زند و شانزده رکعت می‌خواند! این حرف‌ها چیست که خدا خواسته در سفرهای مشکل لطف کند! مگر سابق سفر تفریحی نمی‌رفتند؟! سفرهای تفریحی می‌رفتند، کیفشان را هم می‌کردند و نماز را همان قصر می‌خواندند!

خدا دلش خواسته در سفر منّتی بگذارد که وقتی به سفر می‌روید خوشحال هم باشید؛ لذا فرموده است که نصف آن را هم قبول می‌کنم! حالا می‌گویی که نمی‌خواهم؟! خیلی خری! خدا می‌فرماید که من دو رکعت را به‌جای چهار رکعت حساب می‌کنم اما تو می‌گویی: «من همان چهار رکعت را می‌خواهم»؟! ای نادان! این خر مقدسی می‌شود! چیزی که خدا فرموده همین است، آقا وقتی به حدّ ترخّص رسیدید دیگر باید سفر را قصر حساب کنید باید بگوییم که خدایا، مخلصت هستیم ممنونت هستیم بارک‌الله که چنین چیزی داری! آن‌وقت در همهٔ این مطالب حساب است. گاهی اوقات خود نفس می‌خواهد اضافه کند؛ لذا خدا می‌آید جلوی او را می‌گیرد و می‌گوید که باید عبادت را برای من انجام دهی نه برای نفس، اگر دلت می‌خواهد که زیادتر بخوانی، بسیار خوب، اول نماز واجبت را بخوان، آن‌وقت «الصلاة خیرُ مُوضوعٍ فَمَنْ شاء استَقَلّ و مَن شاء استَکثر»،[2] دو رکعت بخوان نافله بخوان دوباره هم بخوان اشکال ندارد اما آن چیزی را که من به‌عنوان واجب می‌گویم، باید همان را انجام دهی.

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۱، أبواب المواقیت، باب ۱۱، ص ۳۲۴، ح ۶.

[2] بحار الأنوار، ج ۷۹، کتاب الصلاة [أبواب فضلها و عللها و أنواعها و أوقاتها]، باب ۴، ص ۳۰۸، ح ۹؛ الوافی، ج ۷، ابواب فضل الصلاة، ص ۱۱۷، ح ۵۷۱۳.

این روحیه‌ای است که باید در مجتهد خیلی قوی باشد تا بتواند بهتر و دقیق‌تر به مسائل و تکلیف برسد.

در اینجا روایت داریم:

عن أحمد بنِ مُحمّدِ بنِ أبی نصرٍ عن مِهران بنِ أبی نصرٍ عن أخِیهِ رِیاحٍ قال: قُلتُ لِأبی‌عبدِالله علیه السلام: إنّا نُروّی بالکُوفةِ أنّ عَلِیّاً صلواتُ الله علیهِ، قال: «إنَّ مِن تَمامِ الحجِّ و العُمرةِ أن یُحرِمَ الرّجُلُ مِن دُویرةِ أهلِهِ» فهل قال هذا علِیٌّ علیهِ السّلامُ؟! فقال: «قد قال ذلِک أمِیرُ المُؤمِنین صلواتُ الله علیهِ لِمن کان منزِلُهُ خلف المواقِیتِ و لو کانَ کما یقُولُونَ، ما کانَ یَمْنَعُ رسُول الله صلّی الله علیهِ و آلِهِ ، أن لا یَخرُجَ بِثِیابِهِ إلی الشّجرةِ».[1]

از امام صادق علیه السلام سؤال می‌کند که در میان مردم کوفه این‌طور متعارف است ـ معروف است دهان‌به‌دهان می‌گردد ـ آیا چنین قضیه‌ای صحیح است؟! ببینید امام صادق ۷۴ سال بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است، یعنی ۷۴ سال دربارهٔ این قضیه در کوفه صحبت شده است، این‌طور نیست که یک‌دفعه باشد بلکه این مسئله سینه‌به‌سینه و لسان‌به‌لسان به این کیفیت بیان شده است.

«فقال: قد قال ذلِك أمِيرُ المُؤمِنِين صلواتُ اللَه عليهِ لِمن كان منزِلُهُ خلف المواقِيتِ»؛ ببینید شخص چیزی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام شنیده است اما «خلف المواقیت» را نشنیده فقط همان «دویرة أهله» را شنیده است، «خَلْفَ الْمَوَاقِيتِ» را فراموش کرده یا نشنیده است؛ گوشش سنگین بوده است. بعد حضرت می‌فرمایند که نمی‌شود امیرالمؤمنین «خَلْفَ الْمَوَاقِيتِ» را نفرموده باشند، این اقرار به جهل است این ادخال در هلکه و خلاف حکم اللَه است حتماً حضرت «خلف المواقیت» را فرموده‌اند اما آن شخصی که نقل کرده و چیزهایی که بعداً انتشار داده این‌طور بوده است؛ لذا همهٔ افراد هم این‌طور می‌گویند، او هم چیزی که شنیده است، این‌طور بوده است پس می‌گوید که شنیده‌ام! حضرت می‌فرماید: میقات برای کسی است که «إِنَّ مِن تَمامِ الحجِّ و العُمرةِ أن يُحرِمَ الرّجُلُ مِن دُويرةِ أهلِهِ». این «دُوَيرَةِ أهْلِهِ» که الآن پشت میقات است، برای افرادی است که در آنجا هستند و منزل کرده‌اند یا شخصی از مدینه می‌خواهد اول به منزل رفیقش برود و در آنجا چند روزی بماند حضرت می‌فرمایند که لازم نیست به مسجد شجره بروی، برو از آنجا که بودی برای احرام نیّت کن.

«و لو کانَ کما یقُولُونَ، ما کانَ یَمْنَعُ رسُول الله صلّی الله علیهِ و آلِهِ، أن لا یَخرُجَ بِثِیابِهِ إلی الشّجرةِ» وقتی همه با لباسشان به مسجد شجره می‌آمدند، حضرت منع نمی‌کردند، آیا می‌فرمودند که چرا لباستان را درآورده‌اید؟! در مسجد شجره باید این کار را انجام دهید، آنها می‌گفتند که ما از منزلمان احرام بستیم، چه اشکال دارد؟! یعنی این‌قدر مسئله مهم است.

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۱، أبواب المواقیت، باب ۱۱، ص ۳۲۳، ح ۴.

لزوم کنار گذاشتن ذهنیت قبل از ورود به مباحث

بنابراین می‌خواستم مطلبی را در تتمه بگویم تا وقتی که وارد مسئلهٔ بعدی می‌شویم این نکته محرز باشد که انسان باید در مطالب دقت داشته باشد تا قبل از اینکه بخواهد وارد بحثی مثل احکام، فقهی و استدلالی، اعتقادات، مسائل اجتماعی یا اخلاق شود ذهنیت خود را کنار بگذارد. اینکه من مرتب تذکر می‌دهم که انسان نباید ابتدائاً کلام بزرگان و فقهاء را در نفس و ذهن خود جای دهد و بعد به روایات و ادلّه و مدارک مراجعه کند، برای همین است. چون تا شما می‌بینید که شهید چنین حرفی زده است یک‌دفعه تکانی می‌خورید، بعداً که سراغ روایت می‌روید، با نفس باز، حُرّ، مستوی الطرفین و معتدل به سمت آن نرفته‌اید!

اشکال تأسیس اصل قبل از ورود به مبحث

اینکه در صحبت‌ها می‌شنوید بنده عرض می‌کنم: «روشی که می‌گویند: "قبل از وارد شدن به یک مطلب، تأسیس اصل کنیم،" غلط است»؛ به‌خاطر همین است، تأسیس اصل قبل از وارد شدن به بحث یعنی چه؟! شما می‌توانید این اصل را بعد هم تأسیس کنید ابتدا باید ببینید که حکم چیست اما دأب بر این است که قبل از ورود به بحث تأسیس اصل می‌شود و می‌گویند که اگر این مسئله به این صورت بود، اصل چیست؟ اگر به آن صورت بود باید به چه اصلی تمسّک کرد؟! شما که هنوز به حکم نرسیده‌اید چطور تأسیس اصل می‌کنید؟! اشکال تأسیس اصل این است همین‌که شما تأسیس یک اصل کردید، نفس شما در آن قسمت اصل، جایگاهی را برای خودش باز کرد و این خطر است، نباید این‌گونه باشد! انسان در ارتباط با حکم، روایت و مدرک امام علیه السلام، ابتدا باید مستقیماً به سراغ روایت، مطالب، حواشی، جوانب و آن چیزهایی که در حوالی آن وجود دارند، برود؛ اگر به نتیجه رسید که فبها و اگر نرسید می‌تواند هزار اصل درست کند، تأسیس اصل کاری ندارد؛ برائت و اشتغال و امثال‌ذلک؛ اینکه دیگر چیز خاصی نیست. پس ما باید به‌طورکلی از این مسئله احتراز کنیم و باید پیش از رسیدن به مطلب امام علیه السلام، کلمات بزرگان و فقهاء را در این مورد به‌طورکلی کنار بگذاریم.

لذا یک مجتهد قبل از مراجعهٔ به ادلّه نباید به جواهر نگاه کند بلکه ابتدا باید سراغ وسائل و جوامع احادیث و کتبی که احادیث جامع هستند برود و باید ببیند که حکم در آنها چطور بیان شده است. البته ممکن است ذهنش از بعضی مطالب غفلت کند که اشکال ندارد بعد از اینکه به مطلب رسید دیگر اشکال ندارد که با آن برداشت، کتب فقهاء را هم ببیند مثلاً جواهر و یا سایر کتب را مطالعه کند؛ ممکن است که مطلبی به‌نظر آن فقیه رسیده باشد که به‌نظر این شخص نرسیده است و مطالعهٔ آن، نظر او را عوض کند، اشکال ندارد.

تلمیذ: این مطلبی که فرمودید: «نباید تأسیس اصل کند»، معلوم است که نباید تأسیس اصل عندالشّک کند اما بعضی از آقایان مثل آقای وحید یا میرزای قمی می‌گویند که اصل به معنای قاعدهٔ اولیه چه اشکال دارد؟!

می‌گویند که اولاً و بالذات در رابطهٔ بین من و خدا تا وقتی چیزی ثابت نشده باشد، من در مورد اشیاء رها هستم پس با این ذهنیت می‌روم نه به معنای عندالشّک.

استاد: ببینید صحبت ما در این نیست، این یك قضیهٔ کلی است و مکلف از وقتی که مکلف می‌شود؛ یعنی احساس می‌کند که مکلف شده است که خودتان هم آثارش را می‌دانید، از ابتدا تا وقت مرگ چنین اصلی را در ذهنش تأسیس می‌کند، نیازی به مجتهد ندارد که ما باید عندالشّك چه کنیم. صحبت در این است که قبل از اینکه عندالشّك باشد، انسان به خدا چه می‌گوید؟! می‌گوید که خدایا من در قضیه شك دارم! می‌فرماید یعنی چه شك داری؟! در یك گوشه نشسته‌ای، شك دارم یعنی چه؟! اینکه من شك دارم و چه کنم مطلبی است که باید در ذهن همه باشد؛ مسئله‌ای است که با او اقتران و مصاحبت دارد بر اینکه در هر جایی که نسبت به این قضیه شك کرد باید مسئله را به چه کیفیتی بررسی کند؛ آیا جای احتیاط است یا جای اشتغال یا جای برائت؟ صحبت ما این است که وقتی فقیه می‌خواهد در هر موضوعی از موضوعات وارد اجتهاد شود، چه دلیلی بر تأسیس اصل وجود دارد؟! مثلاً شما الآن می‌خواهید ببینید که آیا احرام فقط از میقات مجزی است یا از محاذات میقات هم اشکال ندارد، می‌گویید که تأسیس اصل کنیم؛ تأسیس اصل در اینجا این است که الزامی بر مواقیت نیست، إلاّ ما ثبت بالدّلیل، حالا برویم سراغ اینکه دلیل چیست و امثال‌ذلك!

اصلاً چرا باید چنین چیزی در ذهن بیاید که من‌باب‌مثال اگر دلیل برای آن بود، این‌طور کنیم یا اگر نبود [آن‌طور کنیم]. اولین کاری که باید در اجرا این تکلیف انجام دهیم این است که به‌عکس این قضیه عمل کنیم و به سراغ دلیل برویم و ببینیم که دلیل چیست. نگوییم که اگر دلیل نبود چه خاکی بر سرمان کنیم؟! هنوز که سراغ دلیل نرفته‌اید، لذا نیاز نیست که بگویید: «چه خاکی بر سرمان کنیم» اول سراغ دلیل بروید؛ یعنی باید این تفکر در اینجا حاکم باشد مثلاً شما الآن یک‌دفعه ناراحتی پیدا می‌کنید و سرتان درد می‌گیرد یا معده‌تان درد می‌گیرد، آیا بر سرتان می‌زنید که ای وای! اگر در این شهر دکتر نباشد چه خاکی بر سر کنم؟! هنوز که وقت دارید، نزد دکترها بروید در این شهر دکتر هست! اینکه نمی‌شود از ابتدا بر سرتان بزنید که اگر دکتر نباشد چه‌کار کنم! یا اینکه در خانه نشسته‌اید و شیر آب هم در کنار شما است می‌گویید: «اگر تشنه شدم و آب شهر قطع شد، چه‌کار کنم؟!» الآن که از شیر، آب می‌آید نیاز به چنین شک و تفکر و قضیه‌ای نیست.

صحبت بنده این است که این فقهاء در هر مسئله‌ای قبل از اینکه سراغ حدیث بروند می‌گویند که اگر ما دلیل پیدا نکردیم، چه‌کار کنیم؟! شما ابتدا بروید اگر پیدا نکردید بعد بگویید که به چه مسئله‌ای مبتلا شدیم! این تفکر که اگر من دلیل پیدا نکردم، از اصل و ریشه غلط است؛ مجتهد را از آنچه که باید اولاً بلا اول بر او القاء شود، دور می‌کند.

تلمیذ: اگر نگاه فرد این باشد که من اولاً و بالذّات آزاد هستم، فقط به همان اندازه که دلیل دلالت کرد دست من بسته می‌شود، چه اشکالی دارد اگر به این معنا تأسیس اصل کنیم؟!

استاد: ببینید من می‌گویم که اصلاً صحبت در این مسئله نیست صحبت در این است که آیا انسان در مواجههٔ با احکام تکلیفی می‌گوید که من آزاد هستم یا به‌عکس، می‌گوید که من مکلف هستم؟! آیا می‌گوید: «خدا مرا رها کرده است و من می‌توانم هر کاری انجام دهم مگر در آنجایی که یقه‌ام را بگیرد»؟! یا اینکه من در هر قضیه‌ای باید ببینم خدا چه گفته است، بعد اگر مطلبی در آنجا به من رسید انجام دهم؟! اتفاقاً قضیه برعکس است؛ یعنی وقتی که انسان خودش را در مقام تکلیف، رقبه و بندهٔ مولا بداند و بخواهد آن راه را برود، نمی‌تواند بگوید که خدایا من آزاد هستم مگر آنجایی که خفت من را بگیری، نه! بلکه باید بگوید که خدایا من بندهٔ تو هستم مگر در آنجا که خودت رخصت دهی! مسئله به‌عکس است.

یعنی اصلاً برداشت کلامی و اعتقادی این سنخ از فقهاء نسبت به قضیه اشتباه است، از ابتدا باید انسان خودش را بندهٔ خدا تصور کند و بگوید: «خدایا هرچه را که تو بفرمایی من باید انجام دهم در ضمن هم اگر من به‌دنبال دلیل و تکلیف رفتم و به آن نرسیدم دوباره نگاه می‌کنم به اینکه تو چه حکمی نسبت به من می‌کنی.» در اینجا بحث مسائل و ادلّهٔ عقلیه و امثال‌ذلک پیش می‌آید که آنها هم همان حکم خدا هستند و تفاوت ندارد.

به‌طورکلی یک شخص مکلف باید خودش را از ابتدا در تحت تکلیف مولا احساس کند نه اینکه حر و آزاد احساس کند مگر آنجایی که مولا بگوید: «نکن» یا بگوید: «بکن»؛ قضیه کاملاً برعکس است، یعنی انسان باید خودش را عبد مولا فرض کند که مولا تکالیفی را متوجه او کرده است، حالا باید سراغ آن تکالیف برود، اگر به‌دستش رسید که رسید، اگر هم نرسید به سایر مسائل مراجعه کند.

اصلاً این بحث‌ها فقط در آنجا نیست بلکه انسان در همه‌جا این بحث را دارد که اگر در جایی دلیل بود، اطاعت کند و اگر در جایی دلیل نبود، بالأخره اصول هست، مراجعه کند اما اینکه انسان بخواهد در هر قضیه، فرع و مسئله‌ای از ابتدا به آن سمت برود؛ این کار، بردن ذهن به سمت دیگر است که غلط می‌باشد.

راه نداشتن عقل در تکالیف

تلمیذ: اگر منشأ تأسیس اصل، حکم عقل باشد، این هم اشکال دارد؟! یعنی می‌تواند به اعتبار حکم عقل به‌عنوان یکی از منابع باشد؟!

استاد: خود عقل می‌گوید که تا وقتی که دلیل وجود دارد، من تأسیس اصل نمی‌کنم! عقل می‌گوید که ابتدا به دلیل مراجعه کن.

تلمیذ: آیا فی‌نفسه می‌تواند راجع به این مسئله حکم کند؟

استاد: نه!

تلمیذ: آیا نمی‌تواند مصلحتش را درک کند؟

استاد: خیر! آیا عقل می‌تواند بگوید که مصلحت این است که می‌توانی از میقات محرم شوی یا از محاذات میقات؟! از کجا می‌تواند؟! به عقل چه مربوط است؟! اصلاً در تکالیف عقل راه ندارد.

تلمیذ: عقل در تأسیس اصل تعادل و تراجیح راه دارد!

استاد: بله! در تعادل و تراجیح اصلاً اصل قضیه براساس عقل است. در آنجا اصلاً تکلیفی به‌دست نیامده است، ما تازه به‌دنبال تکلیف می‌گردیم، قبل از اینکه بخواهیم سراغ ادلّه برویم عقل نمی‌گوید که تعادل و تراجیح! کدام تعادل و تراجیح؟! عقل می‌گوید که اول سراغ ادلّه برو، ببین ادلّه چه هستند اگر عقلت نرسید آن‌وقت سراغ اینکه أیهما أوثق و أورع و امثال‌ذلك برو،[1] از ابتدا که عقل نمی‌گوید: «تعادل و تراجیح»!

اللهمَّ صلِّ عَلیٰ محمَّد و آلِ مُحَمَّد

---

[1] عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۳۳؛ الوافی، ج ۱، ص ۲۹۱:

«روی العلاّمةُ قدَّست نفسه مرفوعاً إلی زرارة بن أعین قال: سألت الباقر علیه السلام فقلت: جُعلتُ فداکَ! یأتی عنکم الخبرانِ أو الحدیثانِ المتعارضانِ فبأیِّهما آخُذُ؟ فقال: "یا زرارة! خُذ بما إشتَهَرَ بین أصحابک و دَعِ الشّاذَّ النّادر". فقلتُ: یا سیّدی! إنّهما معاً مشهورانِ مرویّانِ مأثورانِ عنکم! فقال علیه السلام: "خُذ بقول أعدلهما عندک و أوثقِهما فی نفسک". فقلتُ: إنّهما معاً عَدلانِ مَرضیّانِ موثّقانِ! فقال: "أُنظرْ إلی ما وافَقَ منهما مذهبَ العامّةِ فاترُکْهُ و خُذْ بما خالَفَهم، فإنّ الحقَّ فیما خالَفهم!" فقلت: ربّما کانا معاً موافقینِ لهم أو مخالفینِ، فکیف أصنَعُ؟ فقال: "إذنْ فخذ بما فیه الحائِطَةُ لدینک و اِتْرُک ما خالفَ الاحتیاطَ." فقلت: إنّهما معاً موافقینِ [موافقانِ] للاحتیاط أو مخالفینِ [مخالفان] له فکیف أصنَعُ؟ فقال علیه السلام: "إذن فتخیّرْ؛ أحدَهما فتأخُذَ به و تَدَعَ الآخر".»